

— جویا جهانبخش

# آیا موش قصد «گشتن» دارد؟!

(بازخوانی تک بیتی از ابوطاهر خاتونی)

۳۶-۲۹

جويا جهانبخش

**چکیده:** ابوطاهر خاتونی از ادبا و سرایندگان سده‌های پنجم و ششم هجری و از رجال و کارگزاران دستگاه فرمانروایی سلجوقیان بوده است. از وی، دیوانی برجای نمانده است؛ لیک بیت‌های پراکنده و سروده‌های کوتاهی از او در تضاعیف آثار ادبی و لغوی و تاریخی و تذکره‌ها هست که مغتنم است. بیتی از ابوطاهر خاتونی که از رهگذر زنه القلوب حمدالله مستوفی قزوینی به دست رسیده، این است: «موش چون بازماند از کشتن / بر پلنگان گمیز کند». سخن نویسنده در نوشتار حاضر، بر سرآژه کشتن است که در هر دو چاپ زنه القلوب که در دسترس نویسنده بوده، به همین ریخت ضبط گردیده است. به زعم نویسنده، آنچه در بیت ابوطاهر خاتونی «کشتن» خوانده شده است؛ در اصل، «لشتن» بوده و بر اثر بدخوانی کاتبان یا طابعان یا حتی خود مستوفی یا... به «کشتن» تحریف گردیده است.

**کلیدواژه:** ابوطاهر خاتونی، سلجوقی، شاعر قرن ۵ هجری، بیت موش چون بازماند از کشتن بر پلنگان گمیز کند، کشتن، لشتن.

## Does the Mouse Intend to Kill?

By: Juyā Jahānbakhsh

**Abstract:** Abu Tāhir Khātooni was one of the literary men and poets of the fifth and sixth centuries AH, and also one of the agents of Seljuk ruling system. No collection of poems is left by him; however, there are some valuable scattered verses and short poems by him in different literary and historical works, as well as in tadhkirahs. One of his verse quoted in Hamdullah Muṣṭoufi Qazvīni's *Nozhat ol-Qolob* is: Moosh chon bāzmānd az koshtan/ bar palangān gamiz konad. The present paper is going to discuss the term «koshtan» which in both manuscripts of *Nozhat ol-Qolob* available to the author has been recorded in the same way. According to the author, this term was originally «leshtan» and was distorted due to the bad reading of the scribes, or publishers, or even Moṣṭoufi himself.

**Key words:** Abu Tāhir Khātooni, Seljuk, 5<sup>th</sup> century poet, koshtan, leshtan.

## هل كان الفأر ينوي القتل؟

جويا جهانبخش

كان أبو طاهر الخاتوني واحداً من أدباء وشعراء القرنين الخامس والسادس الهجريين، وكان من رجال وموظفي جهاز الحكم السلجوقي.

ولم يخلف هذا الأديب ديواناً مستقلاً له، إلا أن المطالع في ثنايا المؤلفات الأدبية واللغوية والتاريخية وكتب التراجم والسير لا يعدم أبياتاً متفرقة أو مقاطع شعرية قصيرة له. ويصادف القارئ عند مطالعة كتاب زنه القلوب لحمد الله المستوفى القزويني أحد الأبيات الشعرية لأبو طاهر الخاتوني، وهو مدون هناك بالشكل التالي: (موش چون بازماند از کشتن \* بر پلنگان گمیز کند)، ومضمون ترجمته على الإجمال هو أن الفأر إذا نجا من القتل سيتخيل في نفسه القدرة والرغبة في منازلة النمر والتحرش بها.

ويتركز بحث الكاتب في مقاله الحالي حول مفردة (كشتن) الواردة في هذا البيت بشكلها وإملائها الذي يتكرر في كلتا طبعتي زنه القلوب اللتين في متناول يد الكاتب، حيث إنه يرى أن ما يقرأه الآخرون في بيت أبو طاهر الخاتوني على أنه (كشتن) إنما هو في الحقيقة كلمة (لشتن) وقد حُرِّفت على يد النساخ أو الطابعين أو على يد المستوفى نفسه، أو لأي سبب آخر من الأسباب.

المفردات الأساسية: أبو طاهر الخاتوني، السلجوقي، شاعر القرن الخامس الهجري، بيت (موش چون بازماند از کشتن \* بر پلنگان گمیز کند)، القتل، اللعق واللحس.

# آیا موش قصدِ «کشتن» دارد؟!

## (بازخوانی تک‌بیتی از ابوطاهر خاتونی)

— جویا جهان‌بخش

در مقالهٔ پارسای کنار دریا... که در واکاوایِ اشارتی باریک از یک حکایتِ گلستانِ شیخ سعدی نوشته بودم و زین پیش در گرامی‌نامهٔ آینده پژوهش (ش ۱۶۵، ص ۵ - ۱۳) به چاپ رسیده است، توضیح دادم و بشرح بازگفتم که گذشتگان را باور این بود که: هرگاه پلنگی آدمی را زخم زند، موش در طلب آن جراحت برآید تا بر آن بول کند و چون چنین کند، زخم خورده جان خواهد سپرد! و زین روی، معجرب زخم پلنگ را از موشان مضمون و محفوظ باید داشت. از برای جلوگیری از رسیدن موشان به زخم خورده پلنگ، چاره‌هایی متصوّر بوده است: یک چاره، پاسبان ساختن گربه است؛ چه گربه دشمن موش است و موش از نزدیک شدن به گربه می‌هراسد. چارهٔ دیگری جُستن از آب است. در میان آب تخت می‌زده یا پایه‌های تخت معجرب را در آب می‌نهداند، به طوری که موش نتواند خود را به زخم خورده برساند. علی‌الظاهر مناسبت «پارسا»ی زخم خورده حکایتِ گلستان را با «کنار دریا»، در همین انگارهٔ قدما در نحوهٔ نگاهداری زخم خوردهگان پلنگ، توان جُست؛ چه زخم خورده پلنگ، از برای فرار از موش، به آب پناه می‌برده است و شیخ ما سعدی شیرازی را - عَلَيهِ الرَّحْمَه -، بدین دقیقه تنبّه و توجّه بوده.

در آن مقاله، بیتی را در تضاعیف سخن به گویی آورده بودم از «ابوطاهر خاتونی» از سرایندگان سدهٔ پنجم هجری.

شاید بیراه نباشد از برای مزید استحضار دانشجویانی که ای بسا این ورق را در مطالعه گرفته باشند، گلمتی چند دربارهٔ این «خاتونی» بنویسم:

مُوفِقُ الدَّوْلَةِ أَبُو طَاهِرٍ حُسَيْنِ بْنِ حَيْدَرَ خَاتُونِي (که بنا بر استظهار برخی از رایمندان، شیعی نیز شمرده شده است - ولذا تَتَّبِعُ أحوال وی، از چشم انداز تاریخ تشیع نیز واجد اهمیت تواند بود -)، - چنان که گفتیم - از سرایندگان سدهٔ پنجم هجری، بل از اُدباء و شعراء و دبیران و دیوانیان برجستهٔ ایران در سده‌های پنجم و ششم و از رجال و کارگزاران دستگاه فرمانروایی سلجوقیان بوده است. ولادتش را به تخمینی در حدود ۴۴۰ هـ.ق دانسته‌اند. گویا عمری بنسبت دراز یافته است. درگذشتش را، به احتمال، پیش از ۵۳۲ هـ.ق گفته‌اند. نیز گویا از مردم ساوه بوده است و بظاهرا آنجا که چندی به خدمت «گوهر خاتون»، همسر مُحمَّد بن مَلِكشاه سلجوقی، پیوسته و مُتصدی امور و مُستوفی وی به شمار می‌رفته است، او را «خاتونی» خوانده‌اند.

حیات سیاسی ابوطاهر خاتونی، چندی با ادبار و شکست قرین گردیده است؛ لیک به هرروی در زمان خود مردی معتبر و مهم بوده و اهل آن روزگاران در وی و ریخته‌های قلم توانایش به دیدهٔ اعتنا نظر می‌کرده‌اند.

این مرد فاضل را کتابی بوده است به نام مناقب الشعراء که گویا در تراجم احوال و نقد و عیارسنجی سروده‌های شاعران پارسی‌زبان تألیف کرده بوده است و دریغا که مانند پیشینهٔ مؤلفات آن روزگاران از دست رفته و گویا بزرگی از آن نیز باقی نیست. کتابی هم در تاریخ آل سلجوق نوشته بوده است که این نیز در تطاول ایام از دسترس ما پسینیان بیرون افتاده. بعضی تاریخ‌گزاران سلجوقیان از شکارنامهٔ مَلِكشاه سخن گفته‌اند که به خط ابوطاهر خاتونی بوده است و گویا از مؤلفات اوست؛ و به هرروی آن را نیز به دست نداریم.

از ابوطاهر خاتونی رساله کوتاهی به زبان تازی برجاست به نام تنزیر الوزیر الخنزیر در مثالب نصیر الملک، نواده نظام الملک، که وزیر سلطان محمد بن ملکشاہ سلجوقی بوده است. این رساله کوتاه را گواه زبردستی او در تازی نویسی مصنوع و فتی شمرده اند.

این دو بیت زبازد را گویند که از همین ابوطاهر خاتونی است:

سگ در این روزگار بی فرجام      بر چنین مهتری شرف دارد  
در قلم داشتن فلاح نماند      خنک آن را که چنگ و ذف دارد!

افسوس که از ابوطاهر دیوانی برجای نمانده است؛ لیک بیتهای پراگنده و سُروده های کوتاهی از او در تضاعیف آثار ادبی و لغوی و تاریخی و تذکرها هست که باز معتتم است. بیتهایی هم هست که ترجمه عربی آنها به دست ما رسیده!

باری، آن بیت ابوطاهر خاتونی که از رهگذر نزهة القلوب حمد ( / حمدالله) مستوفی قزوینی به ما رسیده است و من بنده در مقلات خویش آورده بودم، این است:

موش چون بازماند از کشتن      بر پلنگان زده گمیزا کند!

سُخَنِ کُنُونِی مَن بَرَسِرِوَاژَه «کشتن» است که در هر دو چاپ نزهة القلوب که در دسترسم بوده، به همین ریخت ضبط گردیده است و هر دو طابع کتاب در انگلستان و ایران در خوانش آن همداستان اند. خود من هم بیت را از کتاب مستوفی به همین ضبط آورده بودم؛ لیک اکنون که لختی در آن می درنگم، آن را هموار نمی یابم.

یعنی چه که «موش چون بازماند از کشتن / بر پلنگان زده گمیزا کند!»؟! ... مگر موش «تروریست» است که قصید کشتن داشته باشد؟! ... گذشتگان می گفتند که گمیز موش بر جراحت زخم خورده پلنگ، موجب مرگ شخص زخم خورده می شود، ولی آیا موش را قاصد سوء می دانستند و معتقد بودند که آن موش بهوش، از سربد رگی و حُبثِ نَفْسِ پیشاپیش نیت کشتن مجروح را به دل بسته بوده و چون نمی توانسته است نقشه بدخواهانه اش را اجرا کند، در فرجام کار، با گمیز خویش کار آن بیچاره را یکسره می کرده است؟! ... سخت

مُوقِّقِ الدَّوْلَةِ أَبُو طَاهِرِ حُسَيْنِ  
بِنِ حَيْدَرِ خَاتُونِي (که بنا بر  
استظهار برخی از رایمندان،  
شیعی نیز شمرده شده است  
- و لذا تَبَّعِ احوالِ وی، از  
چشم انداز تاریخ تَشَّيْعِ نیز  
واحدِ اَهْمِيَّتِ تواند بود -)،  
چنان که گفتیم - از سرآیندگان  
سده پنجم هجری، بل از  
ادباء و شعراء و دبیران و  
دیوانیان برجسته ایران در  
سده های پنجم و ششم و از  
رجال و کارگزاران دستگاه  
فرمانروایی سلجوقیان  
بوده است. ولادتش را به  
تخمینی در حدود ۴۴۰ ه.ق  
دانسته اند. گویا عمری  
بنسبت دراز یافته است.  
درگذشتش را، به احتمال،  
پیش از ۵۳۲ ه.ق گفته اند.

۱. درباره ابوطاهر خاتونی و تفصیل آنچه باجمال گفتیم، نگز:

تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی (تا پایان قرن دهم هجری)، سعید نفیسی، تهران: کتاب فروشی فروغی، ۱۳۴۴ ه.ش، ج ۱، ص ۸۷ و ۸۸؛ لغت نامه دهخدا، تهران: دانشگاه تهران، ذیل «ابوطاهر، خاتونی...»؛ دائرة المعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، ج ۵، ج ۲؛ تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۸ ه.ش (ص ۶۴۲ - ۶۴۴)، مقاله «ابوطاهر خاتونی» به قلم «بخش ادبیات».

۲. در هر دو مأخذ چاپی: «کمیز».

گمیز: بول، شاش، پیشاب.

۳. کتاب نزهة القلوب (المقالة الأول اكلذا)، مرتبه سیم: در ذکر حیوانات)، حمدالله مستوفی قزوینی، به سعی و اهتمام: استغنیسون، ط: ۱، لندن، ۱۹۲۸ م، ص ۳۰؛ نزهة القلوب، حمدالله بن ابوبکر بن حمدالله مستوفی قزوینی، به تصحیح: میرهاشم محدث، ج ۱، تهران: انتشارات سفیر آردهال، ۱۳۹۶ ه.ش، ج ۱، ص ۴۴۵.

مستوفی قزوینی همین بیت را نقل کرده است و پس، بی هیچ بیث پیش و پس.

چنین می نماید که بیثی باشد از قصیده ای یا قطعه ای ... آن قطعه یا قصیده محتمل کجاست؟ ... گویا به دست نیست.

در میان سُروده های پراگنده پارسی که در تضاعیف نگارِشهای کهن برجای مانده است، دو بیت هست یا همین وزن و همین قافیه و زدیف که قائلشان را نمی شناسیم (سنخ: اشعار فارسی پراکنده در مُتون - تا سال ۷۰۰ هجری - علی صفری آق قلع، ج ۱، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار - با همکاری: انتشارات سُخَن - ۱۳۹۵ ه.ش، ج ۱، ص ۴۶۶، ب ۷۵۴۴ و ۷۵۴۳)؛ لیک پس دور می نماید که از آن قطعه یا قصیده محتمل باشد؛ چه این دو بیت که در المُعْجَمِ فی معاییر اشعار العجم آمده است (نگز: المُعْجَمِ فی معاییر اشعار العجم، شمس الدین مُحَمَّد بن قیس الرازی، به تصحیح: علامه مُحَمَّد بن عبدالوهاب قزوینی، و تصحیح مُجَدِّد: استاد سید مُحَمَّد تقی [مَدْرَسِ رَضَوی، تصحیح مُجَدِّد: دکتر سیروس شمیس، ج ۱، تهران: نشر علم، ۱۳۸۸ ه.ش، ص ۴۲۹؛ همان، به تصحیح: علامه مُحَمَّد بن عبدالوهاب قزوینی، با مقابله با شش نُسخه خطی قدیمی و تصحیح [مُجَدِّد]: [استاد سید مُحَمَّد تقی] مَدْرَسِ رَضَوی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۵ ه.ش، ص ۴۲۲؛ همان، به سعی و اهتمام: پرفسور اوردارد بزون، و تصحیح: [علامه] میرزا مُحَمَّد بن عبدالوهاب قزوینی، بیروت: مطبعة کاتولیکیه آباء یسوعیین - به نَفَقَةِ اوقافِ گیب - ، ۱۳۲۷ ه.ق / ۱۹۰۹ م، ص ۴۰۰)، لغزی است درباره «مقراض»، و بظاهر، تمام.

دور می‌نماید و کودک میزاجانه!

قصه «موش» در بیت ابوطاهر خاتونی گویا اینقدرها هم «پلیسی» و «آمنیتی» نیست!

فرا یاد آوریم که حکیم ناصر خسرو قبادیانی بلخی در کتاب جامع الحکمتین، در گزارش آن بیت ابوالهئیم أحمد بن حسن جرجانی اسماعیلی که گفته بود: «پلنگ اگر بگذرد مرد را، ز بهر چه موش / بحیلها بر میزد بام و از دیوار؟»<sup>۵</sup>، نوشته است:

و أما جواب سؤال آنک موش همی برگزیده پلنگ بر میزد، آنست که گوئیم: این شگفتی مردمان را بدان همی آید ازین که چنین نیست که ایشان همی گمان برند. و گوئیم: میان بهری از جانوران دوستی است و میان بهری دشمنی... میان پلنگ و موش نیز دوستی از آفرینش هست؛ و موش بدانک گزیده پلنگ را بجوید، نه آن خواهد که بدو میزد، بل خواهد که آن آلودگی دهان پلنگ را بلیسد، و چون از آن بازدارندش حیلت کند و به دیوار و بام برشود تا بوی آن بیابد، و چون بر آن گزیده رسد و بوی آن بیابد، از شادی گمیز بر آن بیندازد، و خواهد که چیزی ازو بدان لعاب و اثر پلید برسد....

این شگفتی نیست، ولیکن حد عامه را گفتند: موش همی خواهد که به گزیده پلنگ بر میزد، ازین سخن متحیر شدند. و اگر موش را یله کنند تا بدان گزیده فراز آید و آن را بلیسندی، بر آن نمیزدی...<sup>۶</sup>

پس به گواهی ناصر خسرو موش از آغاز قصید «گشتن» نداشت؛ «خواهد که آن آلودگی دهان پلنگ را بلیسد، و چون از آن بازدارندش حیلت کند و به دیوار و بام برشود تا بوی آن بیابد، و چون بر آن گزیده رسد و بوی آن بیابد، از شادی گمیز بر آن بیندازد، و خواهد که چیزی ازو بدان لعاب و اثر پلید برسد».

به تصریح ناصر، موش خواهان «لیسیدن» جراحی است، نه «گشتن».

حدس این دانش آموز - عفا الله عنه! -، آن است - وَاللَّهِ أَعْلَمُ بِحَقَائِقِ الْأُمُورِ - که:

ابوطاهر خاتونی هم جز همین سخن ناصر خسرو را نگفته، ولی به کلام او - از رهگذر بدخوانی رونویسگران یا ... - تحریفی راه یافته است.

روشن تر بگویم:

می‌پندارم آنچه در بیت ابوطاهر خاتونی «گشتن» خوانده شده است، در اصل «لشتن» بوده و بر اثر بدخوانی کاتبان یا طابعان یا حتی خود مستوفی یا ...، به «گشتن» تحریف گردیده است. «لشتن» همان است که ما «لیسیدن» می‌گوییم.

در برهان قاطع می‌خوانیم:

«لشتن ... به کسر اول به معنی لیسیدن، یعنی زبان بر چیزی مالیدن».<sup>۸</sup>

۴. بظاهر، «بحیله‌ها» باید خواند.

۵. جامع الحکمتین، ابومعین ناصر خسرو قبادیانی مروزی یمگانی، به تصحیح و مقدمه فارسی و فرانسوی: پرفسور هنری کربین / ۱ هانری کربین - و - دکتر محمد معین، ج ۲، تهران: کتابخانه ظهوری، ۱۳۶۳ ه.ش، ص ۲۲ و ۱۶۶.

۶. لعاب: آب دهان.

۷. جامع الحکمتین، ناصر خسرو، همان ج، ص ۱۷۰ - ۱۷۲.

۸. برهان قاطع، محمد حسن بن خلف تبریزی متخلص به «برهان»، به اهتمام: دکتر محمد معین، ج ۵، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۶ ه.ش، ج ۳، ص ۱۸۹۵.

این مرد فاضل را کتابی بوده است به نام مناقب الشعراء که گویا در تراجم احوال و نقد و عیارسنجی سروده‌های شاعران پارسی‌زبان تألیف کرده بوده است و درینا که مانند پیشینه مؤلفات آن روزگاران از دست رفته و گویا برگه‌ای از آن نیز باقی نیست. کتابی هم در تاریخ آل سلجوق نوشته بوده است که این نیز در تطاول ایام از دسترس ما پسینان بیرون افتاده. بعضی تاریخ‌نویسان سلجوقیان از شکارنامه ملک‌شاه سخن گفته‌اند که به خط ابوطاهر خاتونی بوده است و گویا از مؤلفات اوست؛ و به هر روی آن را نیز به دست نداریم.

در فرهنگ جهانگیری می خوانیم:

«لِشْتَن، با اَوَّل مَكْسُور، به معنی لیسیدن بود».<sup>۹</sup>

در فرهنگ جعفری می خوانیم:

«لِشْتَن، به وَزَن رِشْتَن، یعنی لیسیدن».<sup>۱۰</sup>

«لِشْتَن» تا روزگار ما نیز در سلطان آباد (آراک) به کار می رفته است.<sup>۱۱</sup> نیز در بُرُوجِرِد<sup>۱۲</sup> و دیگر جایها.<sup>۱۳</sup>

زردشتیان کرمان «لیسیدن» را «لِشْتُمون»، و زردشتیان یزد، «لِشْتُون» می گفته اند.<sup>۱۴</sup>

«لِشْتَن» و «لِشْتَن» که در بعضی فرهنگها مسطور است، ریخته‌های دیگر همین «لِشْتَن» است.

در زبان پهلوی نیز ریخت این واژه I(i)stan /lishtan بوده است.<sup>۱۵</sup>

«لِشْتَن» و ریخته‌های دیگرش و مُتَفَرِّعاتشان، هنوز در مُحَاوَرَات شماری از فارسی زبانان مناطقی گوناگون و گویشوران دیگر گویشهای ایرانی، زنده و مُسْتَعْمَل اند.<sup>۱۶</sup>

نمونه را در میان عوام اصفهان ما و نیز در «سده» ی اصفهان<sup>۱۷</sup> - آن گونه که برخی از ادب پژوهان آن سامان فاضل خیز و آشنایان به زبان آنجا و دیگر نواحی اصفهان<sup>۱۸</sup> برایم گفته اند -، استعمال واژه «لیشته ای / لیشتی» - که منسوب است به «لیشته (/ لیسیده)» -، در وصف سر و صورت های زار و نزار و بی حال و بی روح سرد و نجسب و رنگ پریده و بی آرایه، یا صورت های سه تیغه ای که صاف و صیقلی شدنش زیاده

۹. فرهنگ جهانگیری، میرجمال الدین حسین بن فخرالدین حسن انجوشیرازی، ویراسته دکتر رحیم عقیفی، مشهد: مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه مشهد، ج ۲، ۱۳۵۹ ه.ش، ص ۲، ص ۱۴۰.

۱۰. فرهنگ جعفری، محمد تقیم توپسیرکانی، به تصحیح و تحشیته و تعلیق: سعید حمیدیان، ج ۱، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۲ ه.ش، ص ۴۱۲.

۱۱. نگر: برهان قاطع، همان ص، هایش.

۱۲. از جناب آقای مُحَمَّد رِضَا لایقی - سَلَّمَهُ اللهُ تَعَالَى - سیاست‌گزارم که درباره «بروجرد» مرا آگاهی دادند.

۱۳. در مازندران «لِشْتَن» به معنای لیسیدن و مالیدن زبان به چیزی به کار می رود (با استفاده از بیانات آقایان: ناصر رضایی چراتی و حمید نصرالله زاده و ع. ۱. باغی تبار - دام غلام)؛ کما اینکه در گیلکی، «لِشْتَن» به معنای لیسیدن است (ایضاح آقای دکتر هومن یوسفدهی - زید عرّو)، و همچنین، «الیشتن» (نگر: مَثَلها و اصطلاحات گیل و دیلم، محمود پاینده [ی لنگرودی]، ج ۱، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲ ه.ش، ص ۲۹۸؛ فرهنگ گیل و دیلم - فارسی به گیلکی -، محمود پاینده - لنگرودی -، ج ۱، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۶ ه.ش، ص ۶۷۲)؛ در گفتار تالشیان، «الیشتن» به همین معناست (ایضاح جناب آقای موسوی نئیانی - دامت افاضه).

۱۴. «لِشْتَن» و همچنین ریخت دیگرش: «لِشْتَن» و پاره ای از آشباه آنها در زبان کردی نیز به کار می رود (نگر: فرهنگ دانشگاه کردستان / فارسی - کردی، به سرپرستی: ماجد مردوخ روحانی، ج ۱، سنندج: دانشگاه کردستان، ۱۳۸۵ ه.ش، ج ۳، ص ۲۰۶۷).

۱۵. نگر: فرهنگ پهلوی، دکتر تهرام فره‌وشی، ج ۶، تهران: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۹۰ ه.ش، ص ۳۴۸؛ فرهنگ فارسی به پهلوی، دکتر تهرام فره‌وشی، ج ۴، تهران: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۸ ه.ش، ص ۴۴۸.

۱۶. «لیس» و «لِش»، دور ریخت یک واژه است.

۱۷. در تراق به جای «لیس» می گویند: «بلِش» (ایضاح جناب آقای روح الله فروغی - دام غلام).

۱۸. در مازندران «لِشْتَن» به «لِش» می گویند (ایضاح جناب آقای سید رضا باقی - زید عرّو).

۱۹. در پرسشگری هام از اهلی اطلاق به کار بردهای گوناگونی از «لِشْتَن» و ریخته‌های دیگرش - و از جمله با پیشوند -، در گیلان و مازندران و اصفهان و خوزستان و... باز خوردیم و با ائمنان از آن آگاهان یادداشت کردیم؛ لیک درج تفصیل آن یادداشتها از حوصله قلم انداز حاضر بیرون است (وزبط وثیقی نیز به ما نَحْنُ فیه نمی یابد). در اینجا با آنکه نمی توانم مشروح آن بیانات را که به نام نکاتیک گویندگان مؤثّرین است، بازنویس کنم، می باید از همه آگاهان حوصله مندی که بدین گونه پرسشهایم پاسخ گفته اند، صمیمانه سپاس بگزارم و فزونی کامگاری هاشان را از دادار نیکی دهش درخواهم.

۲۰. «سیده» - را - اگرچه در اصل «سه ده» است -، عموم ما اصفهانیان و نیز خود بانسندگان «سیده»، به «های ناملفوظ» بر زبان می رانیم و می رانند؛ و من در این نویسی، همان ریخت را پاس داشته‌ام.

۲۱. بخصوص باید یاد آورم از ایضاحات آقایان: دکتر سید مُحَمَّد رِضَا ابِن الرِّسُول و «نژند» (ج. طاهری) و حسن جهاندار و حسن آسندی تبریزی - حَفِظَهُمُ اللهُ تَعَالَى و زَعَامَهُمُ.

به چشم می‌آید، یا صورتهای کاملاً بی‌مویا کم‌موشیوع دارد.

«لیشتنی» هم در سده به معنای شایسته لیسیدن و بوسیدن، مثلاً در حقی طفلی که دوست داشتنی است به کار می‌رود. این «لیشتنی» بناگزر ریخت دیگر همان واژه «لیشتنی» است که به معنای «درخور لیشتن؛ لیسیدن» در لغت‌نامه دهخدا آمده است؛ گما اینکه خود «لیشتنی» هم به معنای «درخور لیشتن؛ که لیسیدن توان» در لغت‌نامه دهخدا مضبوط است. نیز «لیشته» به معنای «لیسیده» و «لیشتگی» به معنای «حالت و چگونگی لیشته» در لغت‌نامه دهخدا آمده.

«لیشته» در یکی از تعبیر زبان‌زاد مثل‌گونه هم آمده و آن «مثل انگشت لیشته» است، یعنی: سخت فقیر، سخت بی چیز، کاملاً عور، کاملاً بی چیز که هیچ چیز او بر جای نمانده است، کسی که آه در بساط ندارد، بتمامی غریبان؛ و این تعبیر مانده است به: «أَعْرَى مِنْ إصْبَعٍ» در زبان تازی.<sup>۱۹</sup>

از «لیشتن» دور نیفتیم و بیفزاییم:

در بعضی فرهنگها،<sup>۲۱</sup> این بیت سوزنی سمرقندی را شاهد «لیشتن» آورده‌اند:

لِشْتَنْدَ آسْتَانَتَ بُزْرُگَانِ وَ مِهْتَرَانِ      چُونِ یُوزِ پیرِ لِشْتَهْ بَه لَبِ کَاسَهٗ پَنیرِ<sup>۲۲</sup>

این بیت، بر بنیاد دیوان شاعر، از آن چکامه است که وی در توبه و انابه شروده است؛ بدین آغازه:

دَر هَر گَنَاهِ شُخْرَهٗ دِیَوْمَ بَخِیر خِیر      یَا رَبِّ! مَرَا خَلَاصِ دِهْ از دِیوِ شُخْرَهٗ گِیر

لیک در نسخه ویراسته زنده‌یاد دکتر ناصرالدین شاه حسینی - رَحْمَةُ اللهِ - از دیوان سوزنی - که مَعَ الْأَسْفِ تنها تصحیح رایج این دیوان است (و نسخه چندان مضبوطی نیز نیست) -، ضبط بیت مزبور از این قرار است:

۱۹. نگار: أمثال و حکم، غلامه علی اکبر دهخدا، ج ۶، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳ ه.ش، ج ۳، ص ۱۴۰۵؛ و لغت‌نامه دهخدا، ذیل «لیشتن» و «لیشته» و «انگشت»؛ و فرهنگ عوام یا تفسیر أمثال و اصطلاحات زبان پارسی، امیرقلی امینی، تهران: مؤسسه مطبوعاتی علی اکبر علمی، بی‌تا، ص ۵۳۲.

آقای دکتر محمد حسن دوست در فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی (ج ۱، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۹۳ ه.ش، ج ۴، ص ۲۵۱۹)، «انگشت لیشته» را بظاهر کلمه واحد مرکبه تلقی کرده و به معنای «سخت بی چیز، کاملاً بی چیز که هیچ چیز او بر جای نمانده است» گرفته‌اند، با ارجاع به لغت‌نامه دهخدا (ذیل «لیشته»).

چنین می‌نماید که در آن تلقی، سهو کرده باشند؛ و الله اعلم.

۲۰. آدمی را در خاطر می‌رسد که:

آیا «لَشْنُ / لَشْنُ» و «لَشْمُ» را با این «لِشْتَنُ / لِشْتَنُ» و «لِشْتَنُ / لِشْتَنُ» پیوندی نیست؟

واژه «لَشْنُ» که در فرهنگها نیز به معنای «نرم و لغزنده و بی‌خشونت» و «بی‌نقش و ساده» و «هموار» آمده است و در متنهای کهن نیز به کار رفته، در گونه فارسی افغانستان به ریخت «لَشْمُ» و به معنای «صاف و صیقلی، هموار، یکدست، لیز و سُر، نرم و لطیف، ...» فراوان و در قوالپ گونه‌گون به کار می‌رود (نگار: فرهنگنامه بزرگ فوآتی، پژوهش: علی رواقی، ج ۱، ۱، تهران: مرکز چاپ و انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۵ ه.ش، ص «صد و بیست و هشت» و «صد و بیست و نه»؛ و زبان فارسی افغانستان - ذری -، علی رواقی - با همکاری: زهرا اصلانی -، ج ۱، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۹۲ ه.ش، ج ۲، ص ۱۵۶۱ - ۱۵۶۴)؛ و افزون بر ماندگی صوری در پاره‌ای از کاربردهای نیز به «لِشْتَه / لِشْتَه / لیسته / لیسیده» بسیار نزدیک است؛ با این همه، بیانات بعضی ریشه‌شناسان (نگار: فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی، محمد حسن دوست، ج ۱، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۹۳ ه.ش، ج ۴، ص ۲۵۱۹ - ۲۵۲۱) بر ما زوایای دارد تا «لَشْنُ / لَشْنُ» / «لِشْمُ» را با «لِشْتَنُ / لِشْتَنُ» / «لِشْتَنُ / لِشْتَنُ» پیوندی قلم دهیم.

۲۱. سنج: برهان قاطع، به اهتمام: دکتر محمد معین، ج ۵، ص ۱۸۹۵، هامش - در گفتاورد از «جهانگیری»؛ و لغت‌نامه دهخدا، ذیل «لیشتن» - در گفتاورد از همان «جهانگیری» -؛ فرهنگ لغات ادبی (شامل لغات و ترکیبات و تعبیراتی که از متون فارسی استخراج شده است). محمد امین ادیب طوسی، با مقدمه دکتر منوچهر مرتضوی، ج ۱، تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران - دانشگاه مکیگل، ۱۳۸۸ ه.ش، ج ۲، ص ۷۹۵ - در گفتاورد از همان «جهانگیری».

در فرهنگ جهانگیری ی میرجمال‌الدین حسین بن فخرالدین حسن انجوشیرازی که آبشخور این نقلها است، در متن ویراسته زنده‌یاد دکتر رحیم عقیقی (مشهد: مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه مشهد، ج ۲، ۱۳۵۹ ه.ش، ج ۲، ص ۱۴۰). بناؤزست به جای «لیشته»، «گشته» آمده است.

۲۲. معروف بوده است که «یوز» (جانور شکاری کوچک‌تر از پلنگ)، بسیار «پنیر» دوست دارد و دل‌بستگی «یوز» به «پنیر» در ادب کهن ما بارها مذکور افتاده است.

